

نوشته : پیرلابرشری



ترجمه : دکتر هادی خراسانی

هنرمندان آواره



تئوفیل گوتیه

د کتا ه س ب م ر ج - ن (کتابخانه) - ه -

بجوبه دوره روماتیک را در نظر بگیریم . يك دانشجوی قدیمی که در یکی از شهرستانها در نتیجه فعالیت‌های صنعتی ثروتمند شده تاهل اختیار کرده پدر خانواده گردیده ، کسب نفوذ محلی نموده وشکم گنده شده است ، پس از پانزده سال به محله لاتین پاریس محل سکونت دوران جوانی خود باز میگردد وبایکی از دوستان قدیمیش که آواره ژنده پوشی است و نمایش نامه هایش روی صحنه نیامده و اشعارش ناشرئی پیدا نکرده است ، ملاقات او را به ناهار دعوت میکنند . این نویسنده تیره بخت پس از آنکه با اشتهای کامل غذا میخورد ، قبل از آنکه میزبان خود را ترک گوید از او میپرسد :

- خوب حالا بسوی کارخانه و کارگران خود باز میگردی؟

- البته ! مگر میتوانم جای دیگری بروم ؟

- دوست عزیز من بحال تو تأسف میخورم .

این پاسخ به بهترین وجهی روحیه يك نقاش وبایک نویسنده سال ۱۸۳۰ که نسبت بهر کسیکه مانند او هنرمند نباشد بدیده حقارت مینگرد ، نشان میدهد در دوره ای که بورژواها تمام پست‌ها را اشغال کرده اند ، تنها به حربه بایکه افراد فاقد اصل ونسب و ثروت در اختیار دارند ، قریحه و استعداد است . بنا بر این هر کس سعی میکند شعر بگوید یا نقاشی کند يك علاقه مفرط به گریز از واقعیات و يك حس عصیان فرزند ان شمشیر زنان سابق دوره امپراطوری را (منظور امپراطوری ناپلئون اول میباشد) و ادارمینماید که پیروزیهای اجداد خود را بصورت‌های دیگری ، در زندگی روزمره خویش ظاهر سازند .

غلیان عجیبی بر افکار وهیجان شدیدی بر روانها مستولی گردیده است و همه برای بدست آوردن تاج افتخار با یکدیگر مسابقه میگذارند جوانانیکه چنین هدفی را تعقیب میکنند خود را «فرانسه جوان» می نامند آنها بالحن خشونت آمیزی کلاه گیس قدما یعنی کلاسیک‌ها را مورد انتقاد قرار میدهند و خود موی سرشان را بلند نگاه میدارند و کلاه چرمی بسر میگذارند وردنکتی بایقه پهن و پالتوئی از شمع سبز رنگ می پوشند و درمی خانه‌های «مونمارتر» رفت و آمد می کنند و نقش قهرمانان مرموز را بعهده میگیرند و بزنان شوهر دار

بیشتر توجه نشان میدهند تا بدختران خانواده‌های ثروتمند. برای زنان این دوره بازی کردن بایک خنجر کوچک دسته‌عاجی از عادات پسندیده بشمار میرود. زنان این عصر لاغر و باریک اندام و دارای گردنی بیاریکی گردن قو میباشند چهره‌هایشان بشفافیت بلوراست و قیافه ملکوتی بخود میگیرند «ارسن هوسی» (۱) درباره آنها چنین مینویسد :

«درسالهای بین ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۰ درسالن‌ها و گردشگاهها، زنان رومانتیکی که گرفتار دردناامیدی بودند، دیده میشدند این زنان را میشد از قیافه غمگین، چشمان اشک آلود و جستجوگر و موهای انبوهشان شناخت شیفتگی مفرط بشعر، بایدآل و بعشق تمام آنها را رنگ پریده ساخته بود. گاهی از زیر این نقاب ماتم بار، یک اشتیاق سوزان و حتی یک پرتوی جهنمی رسوخ میکرد.

«تثوفیل کوتیه» در این مورد چنین مینویسد :

«این حالت بشما یک قیافه ماتم زده و آزرده ازعشق و ندامت می بخشد و زنان حساس بشما توجه پیدا میکنند و نسبت بمرگ قریب الوقوعتان احساس ترحم می نمایند و برای اینکه بتوانید لااقل درزندگی کوتاه خود بخوشبختی دست یابید، مدت انتظارتان را درگرفتن گام، کوتاه تر میسازند».

افراد «فرانسه جوان» علاقه داشتند که مجالس عیش و نوش دوستانه ترتیب دهند. در این گونه جلسات، دوستان گردیک قدح بزرگ مشروب «پونچ» جمع شده و ضمن میگساری ازجامعه فاسد و نظام اجتماعی موجود شکایت میکردند و چنان می پنداشتند که در معو تاریکی گام برمیدارند و همواره سرنوشت شومی در تعقیب آنها است و برای تسکین الام درونی خود، با یکدیگر درد دل میکردند.

پس از انقلاب ۱۸۳۰ افراد «فرانسه جوان» جای خود را به «بوزینگو» (۲) ها (کلاهچرمی‌ها) که از مخالفین سرسخت لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه بودند

۱- Arsene Hoossaye

۲- Bousingot

و او را بعلت طرفداری از حزب «شکم گنده‌ها» سرزنش میکردند، سپردند. «بوزینگو» هاجمهوریخواه بودند و جلیقه آبی بسبک جلیقه «مارا» (۱) می پوشیدند و موهای خود را بسبک «روبسپیر» (۲) می اراستند و کلاه چرمی یا کاسکت قرمز رنگی بسر میگذاشتند و گل میخکی بهمان رنگ بسینه خود میزدند. آنها مدعی بودند که جامعه از عده‌ای احمق و عده‌ای شیاد تشکیل یافته است و میگفتند عشق غیر از یک معامله تجاری پست چیز دیگری نیست و مردم از دو دسته تشکیل می‌یابند یکی دسته ستمگر و دیگری دسته ستمکش. بعدها «بوزینگو» ها روش خوشگذرانی و عیاشی را پیش گرفتند و خود را بنام «بادویار» (۳) ها خواندند. این افراد آنچه را که قبلا می‌پرستیدند، سوزاندند و بدشمنی علیه قرون وسطی و زبان آن عصر برخاستند و بدعتهای جدیدی پدید آوردند.

اولین دسته آوارگان روماتیک از تعدادی نویسنده و نقاش که باهم دوست بودند و نسبت بیکدیگر احساس همدردی میکردند، تشکیل یافت. دسته‌ای از مبارزین که از نمایش نامه «هر نانی» (۴) اثر ویکتور هوگو در مقابل حملات طرفداران مکتب کلاسیک دفاع میکردند، گرد معبود خود و یکتور-هوگو که از آنها در منزلش واقع در کوچه «نوتردام دسام» (۵) شماره ۱۱ پذیرائی میکرد، جمع شده بودند. یکی از افرادی که نبرد هر نانی را رهبری و به پیروزی آن کمک کرده

(۱) **Marat** یکی از سران انقلاب کبیر فرانسه که در سال ۱۷۹۳ در حمام توسط شارلوت گوردی بقتل رسید.

(۲) **Robespierre** یکی از رهبران انقلاب کبیر فرانسه که در سال ۱۷۹۴ بوسیله گیوتین اعدام شد.

(۳) **Badouillard**

(۴) **Hernani**

(۵) **Notre - Dame - des - Champs**

بود، «ژرار دونروال» (۱) بود. این جوان خوش قلب از طرف استاد (ویکتور هوگو) مأموریت یافته بود که بین رزمندگان کارتهای ورودیه ایراکه در روی آنها کلمه «هیرو» (۲) بعنوان علامت اجازه ورود بسالن تأتر، نوشته شده بود، توزیع نماید. ثوفیل گوئیه که توسط «ژرار دونروال» به ویکتور هوگو معرفی شده بود، دارای موهای پر پشت و ریش انبوهی بود.

وی نسبت بمخالفتن کوتاه بین که از طرز لباس پوشیدن عجیب او ناراحت بودند، با حرارت بی نظیری مبارزه میکرد. کلاه بزرگ - شلووار سبز رنگ بانوارهای مخملی و جلیقه گشادش مانند جامه های اطلسی و مخملی مليله دوزی شده دوستانش مغایرت خود را بالباسهای رسمی بلند و کراواتهای آهارزده و عینک های دوره طلائی مشتریان قدیمی تأتر فرانسه، نمایان میساختند.

محللی که «دکه بزرگ رومانتيکها» نامیده می شد، قبل محل کسب و کار يك میوه فروش بود. این دکه از اطاق محقری تشکیل می یافت ولی بوسیله نقاشیهای «اوژن دوریاء» و يك تابلوی اثر «لوئی بولانژه» که بسيك «تی تین» (۳) یا «ژیرن ژيون» (۴) کشیده شده بود، تزئین گردیده بود. روی یکی از دیوارها يك قطعه چرم زمينه طلائی کار «بوهوم» (۵) که در روی آن خنجری رنگهای درخشان خود را جلوه تر می ساخت، دیده می شد. سر بخاری بادو گلدان چینی بشکل شاخ کار- «وان» (۶) مملو از گل و يك جمجمه مرده که در آن زمان جزء تزئینات بشمار میرفت و بعلت یادآوری گذشت جبران ناپذیر زمان، نقش ساعت دیواری را ایفاء میکرد تزئین یافته بود. مدالهایی که «ژوهانی دوسهنیور» در روی آنها

Gerard de Nerval - ۱

Hierro - ۲

۳ - Titien نقاش ایتالیائی (۱۴۷۷ - ۱۵۷۶)

۴ - Circione نقاش ایتالیائی (۱۴۷۷ - ۱۵۱۰)

۵ - Bohene فلایکی از نواحی چکسلواکی می باشد.

۶ - Roveiu یکی از شهرهای فرانسه واقع در کنار رودخانه سن در

۱۲۳ کیلومتری پاریس.

تصویر دوستانش را کشیده بود ، در دو طرف آئینه‌ای در میان چهار چوب پنجره بنحویکه نور آفتاب خطوط آنها را بخوبی نمایان سازد ، آویخته شده بود . بالاخره روی قفسه‌ای از چوب درخت البالویك نسخه از کتاب شرح حال کرمول تألیف و یکتور هو گو که در نظر جوانان رومانتيك بهمان اندازه مهم بود که قرآن برای مسلمانان و تورات برای یهودیان ، جلب توجه می کرد . در میان این محیط و تزئینات بود که گروه کوچک نقاشان و مجسمه سازان گرد هم می شدند .

«فیلولته اوندی» (۱) در قطعه شعری این اجتماع اجالب را چنین توصیف

می کند :

«بیست مرد جوان که همگی ذاتاً هنرمندند و پیمپ و یاسیگار بلب و چشمان استهزاه آمیزی دارند و بنا گوش خود را با کلاههایی بسبك اهالی «فریژی» (۲) پوشانیده و ریششان را بسبك افراد «فرانسه جوان» آراسته اند . و لباس بزم بتن کرده اند ، مانند پادشاهان خود را روی توده ای از منگه که رویه آنها بر اثر گذشت قرون متمادی سوراخ سوراخ شده ، می اندازند .

این جوانان لغتی تا صبح در امواج غیر قابل از توصیف جنون غوطه

میخورند .

تمام این جوانان علاقه مفرطی با انتخاب نامهای عجیب و پوشاك غیر عادی نشان میدادند و فقط نام مشاهیری از قبیل «اوسیان» (۳) با یرون (۴) و التراسکوت (۵) را بزبان می آوردند و قوه تخیل خود را با اندیشیدن بقصرهای قرون وسطایی و زنان زیبای خیالی مقیم این قصرها و آوازه خوانان آندوره پرورش میدادند و

۱ - Philotee Oneddy

(۲) Phryie ناحیه‌ای در ساحل دریای «اژه»

(۳) Ossian یکی از قهرمانان داستانهای قدیمی اسکاتلند .

(۴) Byrou شاعر مشهور انگلیسی (۱۷۸۸ - ۱۸۲۴)

(۵) Walter Scoyt نویسنده اسکاتلندی (۱۷۷۱ - ۱۸۳۲)

دریاچه‌های اسکاتلند - کوه‌های آلپ و ماجراهای عشقی ایتالیا و اسپانیا را در ذهن خود مجسم می‌ساختند .

سردسته این گروه شخصی بنام «پتروس بول»، ملقب به گرگ بود در باره او گفته می‌شد : «موقعیکه کتاب او منتشر شود : دیگر ویکتور هوگو اولین نویسنده فرانسه محسوب نخواهد شد .

«پتروس بول»، بنامیل پدرش حرفه معماری را انتخاب کرده بود ولی در این حرفه ابتکاراتی که اصول معماری مکتب کلاسیک را بکلی دگرگون می‌ساخت از خود نشان داد . چهارمین خانه‌ایکه طبق نقشه او ساخته شد چنان طوفانی از اعتراض بی‌ساخت که وی ناچار شد دستور خراب کردن آن را بدهد و پس از این جریان چون مشتریانش او را ترک گفتند، بناچار خط کش و پرگار را کنار گذاشته و پس از آنکه مدتی در کارگاه «دوریا» به تمرین نقاشی پرداخت اوقات خود را با دیابت که مطابق ذوق و اقیمش بود، وقف کرد ولی از این ممر درآمدی عایدش نشد شخص عجیب دیگریکه در این اجتماع جلب توجه میکرد «بوشاردی» بود . وی معمولاً یک کت آبی رنگ با دکمه‌های طلائی و شلوار شطرنجی با راه‌های خاکستری و سیاه می‌پوشید . رنگ موی سرش مشکی ولی دارای تلالو سبز رنگی بود . صورت مسی رنگش که ریش سیاهی دور آن را گرفته بود بی شباهت بچهره یک شاهزاده هندی نبود ، ولی این مرد کوتاه قد که نگاه وحشی و قیافه شرقی داشت ، در پاریس تولد یافته و هیچوقت از این شهر خارج نشده بود . وی چندین نمایش نامه دراماتیک من جمله «ناقوس نواز کلیسیای سن پول» و «کولی‌های پاریس» را روی صحنه آورده بود . استخوان بندی این نمایش نامه ها باندازه ای پیچیده و داستانهای آنها با چنان وقایع عجیبی آمیخته بود که تماشاگران را دچار بهت و حیرت می‌ساخت . (ادامه دارد)